

مهدی سنجرانی از اشتیاق برادر شهیدش برای دفاع از حرم می‌گوید

بعد از شهادت «قاسمی دانا» به آب و آتش زدورفت

۱. حال و هوای شهید رضا سنجرانی، در این دوسال چگونه بود؟

اولین بار که رفت و برگشت، گفت خاک سوریه نمک دارد و آدم را دوباره به سمت خودش می‌کشاند. وقتی به ایران برمی‌گشت، روی پابند نبود و طاقت انجامادن نداشت.

۲. پدر و مادر تان و همسر شهید مخالفتی نداشتند؟ برایشان دشوار نبود؟

دفعه اول خیلی سخت بود، اما وقتی دیدند که آقازاده اعزام می‌شود و دوباره برمی‌گردد و مدتی می‌ماند، راحت‌تر با این شرایط کنار آمدند.

۳. شهید ظاهر آوزر ز شکار هم بوده اند و یکی از بهترین مربیان آموزش نظامی؟

آقازاده ۲۰ سال بود که مربی آموزش نظامی بود و بسیجیان زیادی، شاگرد ایشان بودند. سابقه بیست ساله مربیگری هم در ورزش‌های رزمی مختلفی مثل کشتی کج، بوکس و جوجیتسو داشتند. همین امروز، وقتی فرمانده لشکر فاطمیون به اینجا آمدند، در بین صحبت‌هایشان لقب «یل فاطمیون» را به ایشان دادند.

۴. خبر شهادت ایشان را چگونه دریافت کردید؟

دیشب بعد از اینکه سخنرانی ام‌در یکی از جلسات هیئتی تمام شد و بیرون آمدم، یکی از مسئولان هیئت به من گفت: «آقازاده تیر خورده». «گفتم: «خب، تیر خوردن که طبیعی است». ایشان این‌بار گفتند: «بیشتر از تیر». «پرسیدم: «شهید شده؟». «که جواب دادند: «به احتمال ۹۵ درصد». «چند دقیقه بعد هم که خبر شهادت قطعی‌شان را به من اعلام کردند.

۵. شما هم به خانواده گفتید؟

اول با برادر بزرگ‌ترم و داماد خانواده‌مان تماس گرفتم و به آن‌ها خبر دادم. بعد هم به منزل پدرم آمدم و موضوع شهادت رضا را مطرح کردم.

۶. پدر و مادر تان هنوز بهت زده‌اند، چقدر برای شنیدن خبر شهادت آمادگی داشتند؟

گریه کردند و اشک ریختند اما در بین حرف‌هایشان گفتند که رضا، فدای سر علی اکبر امام حسین (ع).

۷. شهید، فرزند چندم خانواده بود؟

فرزند ارشد. بعد از آقازاده سه برادر و یک خواهر هستیم.

۸. آخرین بار کی با ایشان گفتگو کردید؟

یک شب قبل از شهادتش به من پیام داد. نوشته بود: «در دجله، غسل کردم. جای خالی! فردا یک عملیات سنگین داریم. برایم دعا و حلالم کن.».

۹. شما چه جواب دادید؟

آیه «قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» را برایش فرستادم و نوشتم به حرم امام رضا (ع) می‌روم و حتماً دعا گویند.

۱۰. چه ویژگی بارزی داشتند؟

آقازاده خیلی اهل روضه بود. وقتی در مراسم روضه‌خوانی حضور پیدا می‌کردند، مداح‌هایی که ایشان را می‌شناختند، بعضی روضه‌ها را در حضور ایشان نمی‌خواندند، چون از شدت گریستن، بی‌هوش می‌شد.

حجت الاسلام مهدی سنجرانی، پسر سوم خانواده است و تنها عضوی از اهل خانه که توان روحی برای گفتگو درباره شهید را دارد. لحظاتی بعد از نماز مغرب و عشاء روز سوم محرم است؛ یعنی یک روز از شهادت رضا سنجرانی گذشته و خبر عروج او، در سایت‌ها و گروه‌ها و کانال‌ها دست‌به‌دست شده و قرار است تا لحظاتی دیگر، هیئت‌های مذهبی



و دوستان و هم‌زمان و رفقا و فامیل، برای عرض همدلی با خانواده شهید به دیدارشان بیایند. در این فاصله در داخل حیاط، با برادر شهید گفتگو می‌کنیم و او اگر چه سعی می‌کند با آرامش به سوالات ما پاسخ دهد، یک نگاهش مرتب به پدر بی‌قراری است که رویه‌رویش نشسته و یک نگاهش به درمی که سیاه پوش‌ها هر لحظه از آنجا پاهای داخل می‌گذارند.

۱۱. شهید اولین بار چه تاریخی به سوریه اعزام شدند؟

آذر ۹۴. چند ماه بعد از شهادت حسن قاسمی دانا.

۱۲. شغلشان چه بود و چگونه تصمیم گرفتند برای دفاع از حرم بروند؟

آقازاده کارمند بانک ملی بود. چند سالی بود که در تدارک رفتن بود، اما زمینه‌اش فراهم نمی‌شد. بعد از شهادت حسن قاسمی دانا، آقازاده هم ریخت و می‌گفت: «ما قرار داشتیم با هم به سوریه برویم». «بعد از آن، خودش را به آب و آتش زدورفت. راه‌پایش که باز شد، دیگر مرتب اعزام می‌شد.

۱۳. مجروحیت هم داشتند؟

یک‌بار دست و مرتبه دیگر پایش تیر خورد. بیش از یک ماه پیش هم که روی مین رفت و شش‌توبی یکی از گوش‌هایش را از دست داد و چند روزی در بیمارستان بستری بود.

۱۴. آخرین باری که برادر تان را دیدید، کی بود؟

۱۰ مرداد که برای آخرین بار اعزام شدند.

۱۵. در این دوسال نحوه اعزامشان به چه ترتیب بود؟

به‌مأموریت‌های چهل و پنج‌روزه یا دو ماهه می‌رفتند و برمی‌گشتند.

«محمدرضا سنجرانی» فرمانده مرکز آموزش فاطمیون به جمع شهیدان مدافع حرم پیوست

نمک‌گیر خاک سوریه



از راست به چپ: پدر شهیدان مدافع حرم، مستجدی و فریدی

جهادی «کرار» را به او داده بودند، چهل ساله بود. در دانشگاه، خبرنگاری خوانده بود و عاشق عکاسی بود. می‌گویند همیشه دور بینش همراهش بوده و عکس‌های زیادی می‌گرفته. او کارمند بانک ملی بود و استاد ورزش‌های رزمی.

پدر و مادر شهید، شرایط مساعدی برای گفتگو ندارند. هر لحظه جمعیت بیشتری برای ادای احترام و عرض تسلیت و تبریک به منزل پدر شهید سنجرانی می‌آیند. لحظات اذان مغرب و عشاءست و خانم «سادات کرماجانی» مشغول وضو گرفتن و به نماز ایستادن.

«چرا مادران و پدران شهید این قدر صبورند؟» این را وقتی از خودمان می‌پرسیم که به‌جز سلام و احوال‌پرسی، صدایی از پدر و مادر شهید سنجرانی نمی‌شنویم. همسرش اما بی‌قراری‌اش را بیشتر نشان می‌دهد و با صدای مداحی و روضه‌درکنار خواهر شهید، صدای گریه‌اش بلند می‌شود.

او را به حال خود می‌گذاریم با اشک‌ها و مویه‌هایی که گاه و بیگاه از وی شنیده می‌شود اما اگر روزی قرار به گفتگویمان باشد، از او قصه آن چهار روز را می‌پرسیم: چهار روزی که او و دو پسرش، بعد از مجروحیت آخر شهید، برای دیدار ش به سوریه رفتند و آخرین خاطرات زندگی مشترکشان را در خاک «دیرالزور» رقم زدند؛ استانی در کرانه رود فرات که «محمدرضا سنجرانی» در همان جا شربت شهادت را نوشید.

فاطمه خلغالی استاد-خبر شهادت «محمدرضا سنجرانی» یکشنبه این هفته، سوم محرم، درست یک روز بعد از شهادتش، با این هشتگ در فضای مجازی منتشر شد: #قاسم_آباد_چقدر_قاسم_دارد

کاربران فضای مجازی این هشتگ را در پای ویدئویی یک‌ونیم دقیقه‌ای دیدند که حضور شهید عطایی و سنجرانی را درکنار هم و در مناطق عملیاتی سوریه به تصویر کشیده بود.

پای این فیلم کوتاه نوشته شده بود: «مجاهدانی از غرب مشهد...».

هشتگ زیبایی است و وقتی که بدانیم شهید حسن قاسمی دانا، جواد کوهساری، مصطفی و مجتبی بختی، مرتضی عطایی و سیدمهدی جودی‌ثانی، مجاهدانی از منطقه قاسم‌آباد بودند که در سه سال اخیر، به دنبال هم برای دفاع از حرم حضرت زینب (س) رهسپار شوند و شهادت، مزد مجاهدت آنان شد.

هم‌زمان با قرار هیئت‌های مذهبی برای حضور جمعی در منزل پدر شهید، غروب سوم محرم راهی بولوار شهیدفلاحی می‌شویم. مجاهد قاسم‌آباد، بزرگ‌شده شهرک لشکر است؛ شهرکی که خانواده‌های ارتشی در آن ساکن هستند.

«یوسف سنجرانی» بازنشسته ارتش و پدر شهید است؛ پدر پسری که حالا خودش دو فرزند پسر چهار و هشت‌ساله دارد. شهید رضا سنجرانی که به‌خاطر حضور داوطلبانه در مأموریت‌های دشوار، نام

یک شب قبل از شهادتش به من پیام داد. نوشته بود: «در دجله، غسل کردم. جای خالی! فردا یک عملیات سنگین داریم. برایم دعا و حلالم کن